

دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۱۹، سیستماتیک، انسانیت مسیح، فرمانبرداری، بی‌عیب و نقصی تک‌شخصیتی و انتقال صفات

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه ۱۹، سیستماتیک، انسانیت مسیح، فرمانبرداری، بی‌عیب و نقصی، تک‌شخصیتی و انتقال صفات است.

ما به مطالعه خود در مورد مسیح‌شناسی و مسیح‌شناسی سیستماتیک و شخص مسیح از نظر انسانیت او ادامه می‌دهیم.

قبل از اینکه به بحث وحدت شخص مسیح پردازیم، باید دو موضوع را بررسی کنیم. یکی از این موضوعات بحث فرودستی و دیگری بحث نقص و بی‌عیب و نقص بودن است. فرودستی، توجیه کتاب مقدسی برای این مفهوم است.

شکی نیست که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، خود پسر خدا نیز تعلیم می‌دهد که او تابع پدر است، یا به زبان یوحنا ۱۴ و آیه ۲۸، پدر از من بزرگتر است. او به شاگردانش می‌گوید که باید از رفتن او شاد باشند؛ درک این موضوع برای آنها دشوار است زیرا او نزد پدر می‌رود و پدر از عیسی بزرگتر است، به معنای واقعی کلمه. عیسی گفت، من نزد پدر می‌روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. البته، منظور این است که پدر بزرگتر از من است. شکی نیست که از نظر کتاب مقدس، پسر تابع پدر است.

به همین ترتیب، در آیه‌ای که قبلاً دیدیم، آیه دیگری که قبلاً دیدیم، بنابراین این واقعاً چیز جدیدی نیست، اگرچه می‌خواهم واقعاً توضیح دهم و بین دو نوع مختلف از فرمانبرداری تمایز قائل شوم. یوحنا ۵:۲۶ همانطور که پدر در خود حیات دارد، به پسر نیز در خود حیات بخشیده است. این قابل برگشت نیست.

شما نمی‌توانید بگویید که پسر به پدر حیات بخشیده است. یعنی پسر خود را تسلیم پدر می‌کند. پدر این تجسم را اراده کرده است.

پسر، تجسم پدر را اراده نکرد. هیچ تجسمی از پدر یا روح القدس وجود ندارد. بنابراین، ما بین شخص اول، دوم و سوم تمایز قائل می‌شویم.

روح، خادم پدر و پسر است. این تمایز از نظر تعداد به این معنی نیست که آنها برابر نیستند. آنها برابرند.

آنها ازلی و ابدی هستند. آنها اعضای برابر تثلیث هستند. با این وجود، به خاطر تحقق نقشه خدا، به خاطر داستان کتاب مقدس، به خاطر رستگاری، پدر پسر را به جهان فرستاد.

غلاطیان ۴:۴. و پدر و پسر، روح القدس را در روز پنطیکاست فرستادند. اما در حال حاضر ما در مورد روح القدس صحبت نمی‌کنیم. ما در مورد پسر از زبان خودش صحبت می‌کنیم.

ما آموختیم که پسر مطیع پدر است. از این رو، مطالعه این موضوع شامل نظریه مطیع بودن می‌شود. دو نوع وجود دارد و باید آنها را از هم متمایز کرد.

نظریه‌ی تبعیت ذاتی می‌گوید که پسر از پدر تبعیت ذاتی دارد. این تبعیت، همانطور که صفت ضروری نشان می‌دهد، از ذات یا هستی است. از نظر هستی‌شناسی، نظریه‌ی تبعیت ذاتی، چه از نظر هستی‌شناسی و چه از نظر متافیزیکی، تأیید می‌کند که پسر از نظر ذات، وجود و ترکیب، پایین‌تر، تابع و فروتر از پدر است.

بنابراین، این تبعیت اساسی با تأیید الوهیت مسیح ناسازگار است. این اشتباه لیبرالیسم الهیاتی و اشتباه فرقه‌ها است. بله، کتاب مقدس می‌گوید که عیسی گفت پدر از من بزرگتر است. اما نه، این به معنای وجود ذاتی آنها نیست.

این به معنای انکار برابری پدر و پسر نیست. فرودستی ذاتی به طور جدی اشتباه است زیرا مردم را از فیض الهی جدا می‌کند. اگر مسیح خدای مجسم نیست، پس چگونه می‌توانیم برای نجات به او اعتماد کنیم؟ اما یک لحظه صبر کنید، اشتباهات در تصور و برداشت از مسیح، ماهیت او را تغییر نمی‌دهد.

این درست است. اما اشتباهات در درک مسیح، یعنی آموزه‌های نادرست در مورد مسیح، فرد را از فیض محروم می‌کند، زیرا اگر تمام اعتماد را به یک فرشته یا یک انسان صرف برای نجات خود معطوف کنم، فایده‌ای ندارد. مسیح کتاب مقدس، خدا-انسان است.

و بله، برای ما گناهکاران و نجات ما، او خود را مطیع پدر کرد؛ او خود را مطیع او ساخت. اما این یک مطیع بودن ذاتی نیست. این یک مطیع بودن اقتصادی است.

این یک تبعیت از عملکرد، کار و نقش است. پسر خود را تسلیم پدر می‌کند تا کار رستگاری را انجام دهد. پسر خود را در نقش پسر مجسم که به نمایندگی از قوم خود می‌میرد و دوباره زنده می‌شود، تسلیم پدر می‌کند.

تبعیت اقتصادی یا عملکردی با تأیید الوهیت مسیح سازگار است. بنابراین، ما هرگز از کتاب مقدس فرار نمی‌کنیم. ما همیشه آنها را نمی‌فهمیم، اما کتاب مقدس به ما می‌آموزد که پسر از پدر کوچکتر است، اگر بخواهید، پدر از پسر بزرگتر است، و پدر به پسر عطا کرده است تا در خود حیات داشته باشد.

اما همه اینها مربوط به فروتنی پسر، فرمانبرداری پسر، و فرمانبرداری پسر از پدر است که به ذات یا وجود ذاتی او نمی‌پردازد، بلکه به کار رستگاری پسر، نقش پسر به عنوان واسطه، و عملکرد پسر می‌پردازد. بنابراین، در واقع، ما اذعان می‌کنیم که از فرمانبرداری اقتصادی پسر از پدر شادمانیم، زیرا این همان چیزی است که ما را نجات می‌دهد. پسر یکی از ما می‌شود، زندگی کاملی را سپری می‌کند و در انجام نقش خود به عنوان خادم پدر، به جای ما می‌میرد.

و بله، ارباب از این نظر از بنده بزرگتر است. پدر از پسر بزرگتر است، اما پسر با پدر برابر است. بنابراین، ما تصدیق می‌کنیم که با توجه به تاریخ کلیسا، یک کلمه تاریخی، یک کلمه کارکردی یا اقتصادی، یک فرمانبرداری اقتصادی یا کارکردی است و از این رو، مطالعه آن، یک فرمانبرداری اقتصادی یا کارکردی است.

آیا مسیح می‌توانست گناه کند؟ این بحث بی‌عیب و نقص بودن است. و من دیده‌ام که مردم تقریباً بر سر این موضوع با هم درگیر شده‌اند. بی‌عیب و نقص بودن می‌گوید، کلمه لاتین برای گناه، پکاتوم است.

پکاتوم. بی‌عیبی می‌گوید، پسر مجسم قادر به گناه کردن نبود. بی‌عیبی می‌گوید، پسر مجسم قادر به گناه کردن بود.

در هر دو طرف طرفداران شایسته‌ای وجود دارند. لویی برکوف، که الهیات سیستماتیک او برای آموزش نسل کاملی از دانشجویان در مورد آموزه‌های کتاب مقدس مورد استفاده قرار گرفت. او مانند اکثر افراد، بی‌عیبی را آموزش می‌داد. من در اینجا یک بررسی کامل ندارم، اما به این موضوع حساس هستم زیرا اگر من را در این مورد تحت فشار قرار دهید، در موقعیت اقلیت قرار می‌گیرم که کمی بعد توضیح خواهم داد.

و من این کار را به گونه‌ای انجام خواهم داد که این موضوع در درجه دوم اهمیت قرار گیرد، چند موضوع واضح و کتاب مقدسی باشند، که ما روی آنها بایستیم، و اینکه کجا باید در مورد این موضوع به نتیجه برسیم به همان اندازه مهم نباشد. اما اول از همه، همانطور که کسی به محافظه‌کاری لویی برکوف، بی‌عیب و نقص بودن را آموزش داد، کسی به محافظه‌کاری چارلز هاج، که به نسل قبلی دانشجویان، یا شاید دو نفر، نیز آموزش داد، نقص‌پذیری را نیز آموزش داد. برکوف گفت که مسیح قادر به گناه کردن نیست.

هاج گفت که او قادر به گناه کردن است. حالا، افراد خوب دیگری بی‌عیب و نقص بودن را آموزش می‌دهند کتابی که من تبلیغش را می‌کردم، به عنوان نویسنده‌ی جلد «مبانی الهیات مسیحی»، متکلم اسکاتلندی، دونالد مک‌لثود، بی‌عیب و نقص است.

و می‌توانم اسم‌های دیگری را هم بگویم که الان از زبانم بیرون نمی‌آیند. اما برکوف، قابلیت نفوذپذیری. هاج، قابلیت نفوذپذیری.

چیزی که واضح است این است که عیسی گناه نکرد. همه موافقند. بسیار خوب؟ او گناه نکرد.

این در حق کسانی که معتقدند او نمی‌توانست گناه کند، بی‌عیب و نقص است، منصفانه نیست که در مورد بی‌عیب و نقص بودن برادران و خواهرانشان بگویند، اگر او می‌توانست آن زمان گناه کند، اکنون نیز می‌تواند گناه کند و کل ساختار رستگاری را فرو بریزد. منصفانه نیست. ناعادلانه است.

همه می‌گویند که عیسی نه تنها گناه نکرد، بلکه اکنون نیز نمی‌تواند گناه کند. این موضوع مورد توافق جهانی است. هر متکلم معتقد به کتاب مقدس.

چه فرقی می‌کند؟ این تفاوت بین دو حالت اوست. در حالت تحقیر، او محدود بود. او ضعیف و آسیب‌پذیر بود.

با این حال، او هرگز گناه نکرد. در مقام والایی، او محدود نیست. او از سپهر زمینی فانی به سپهر آسمانی. متعالی حرکت می‌کند.

او دیگر هرگز وسوسه نخواهد شد. او هرگز کتک نخواهد خورد، رنج نخواهد برد و نخواهد مرد. او نه

او مسیح باشکوهی است که بازمی‌گردد و به قول خودش، دشمنانش را نابود می‌کند. او مسیح باشکوهی است که خداوند بهشت و جهنم است. منظورم این نیست که پدر یا روح‌القدس را کنار بگذارم، اما بر این واقعیت تأکید می‌کنم که نه تنها عیسی هرگز گناه نکرد، که این یک توافق جهانی مطلق است، بلکه او هرگز گناه نخواهد کرد.

توافق جهانی. در حالت وجد و سرور، غیرممکن است. او بی‌عیب و نقص است.

با این وجود، افراد خوب مخالفند. نکته‌ی مورد توافق دیگر، اگرچه یک طرف ادعا می‌کند که در این مورد به ضرر دیگری امتیاز می‌گیرد، این بود که او واقعاً وسوسه شده بود. و این نکته‌ی اصلی برای چارلز هاج است.

او می‌گوید اگر عیسی واقعاً وسوسه شده باشد، پس امکان گناه کردن برای او وجود داشته است. او، به هیچ وجه. او هیچ اصل گناه‌آلودی در درون خود ندارد، هیچ تمایلی، هیچ طبیعت گناه‌آلودی که مانند هر کس دیگری به گناه دست دراز کند.

نه مثل بقیه. آدم، قبل از سقوط، این را نداشت، و واقعاً وسوسه شد، و نه تنها می‌توانست گناه کند، بلکه گناه هم می‌کرد. دوباره می‌گوییم: چه عیسی بی‌عیب و نقص بود و چه بی‌عیب و نقص، او گناه نکرد.

هاج می‌گوید، من نمی‌توانم بفهمم که چطور وسوسه‌های عیسی می‌توانستند واقعی باشند. گناه کردن برای او، کاملاً غیرممکن بود. از طرف دیگر، آدم‌های خوب، و آنها آدم‌های خوبی هستند، خدای من، برکوف، مک‌لئود و بسیاری دیگر می‌گویند که او نمی‌توانست؛ درست است، او گناه نکرد.

درست است، و او اکنون نمی‌تواند گناه کند. انصافاً، ما برادران و خواهران، با خطاپذیری خود در مورد این حقایق موافقیم. همچنین درست است که او وسوسه شد، اگرچه هرگز وسوسه نشد، و نمی‌توانست گناه کند.

زیرا، آنها می‌گویند، او خدا-انسان است. آنها به الوهیت او استناد می‌کنند که چرا او نمی‌توانست گناه کند. من ترجیح می‌دهم در این مورد موضعی نگیرم، اما شاگردانم همیشه مرا به انجام این کار و می‌داشتند.

بنابراین، من این کار را به این شکل انجام دادم. این مسائل واضح هستند. عیسی گناه نکرد، اگرچه واقعاً وسوسه شد، و اکنون نمی‌تواند گناه کند.

ما موافقیم. با وجود همه این‌ها، من با فروتنی ترجیح می‌دهم که هرگز این موضوع را به چیزی که برای پیوستن به کلیسا باید به آن اعتقاد داشته باشید، تبدیل نکنم. با احترام فراوان برای طرف مقابل، من با هاج موافقم، که این وسوسه‌ها را که عیسی آدم دوم بود و اینکه بگوییم او می‌توانست گناه کند، اما هرگز گناه نکرد، منطقی‌تر می‌کند.

این وسوسه‌ها عمدتاً به خدا بودن او مربوط نمی‌شوند. بلکه به این مربوط می‌شوند که او یکی از ماست، و من، گمان می‌کنم که بی‌عیب و نقص بودن تلاش دیگری برای تجلیل از الوهیت اوست، که من به آن اعتقاد دارم به قیمت از دست دادن انسانیتش. اما پیتز قرار نیست هیچ کمپینی در این مورد راه بیندازد یا کتاب‌هایی بنویسد که طرف مقابل را سرکوب کند، آنها را از جمع خود طرد کند یا آنها را سرکوب کند.

انجام این کار اصلاً منصفانه نیست. من از استاد الهیاتم در مدرسه علمیه، رابرت جی. دانزویلر، یاد می‌کنم که دو نکته گفت. شاید این بهترین راه برای انجام این کار باشد.

اول اینکه، من یک بار برای او مقاله‌ای نوشتم و در آن از بی‌عیب و نقص بودن دفاع کردم، و برای اینکه نشان دهم این مرد چقدر منصف است، او روی مقاله من نوشت، الف، کار خوب، گفت. موافقت همیشه مبنای ارزیابی کار نیست. او با من مخالف بود، و بدیهی است که از آن زمان نظرم عوض شده است، اگرچه همانطور که می‌بینید، من طرفدار پر و پا قرص بی‌عیب و نقص بودن نیستم.

اما او گفت، اول از همه، در کنار حقایقی که بارها و بارها بر آنها تأکید کرده‌ام، عیسی گناه نکرد؛ او واقعاً وسوسه شد و اکنون نمی‌تواند گناه کند. او گفت که به عنوان خدا-انسان قادر به گناه کردن بود، اما در نقشه خدا، او قادر به گناه کردن نبود. شاید این راه انجام آن باشد.

بنابراین، آیا من ادعا می‌کنم که همه پاسخ‌ها را می‌دانم؟ خیر. اما لطفاً، بر آنچه واضح است تأکید کنید، از آنچه واضح نیست صرف نظر کنید، و برادران و خواهران خود را که در مورد مسائل جزئی با شما اختلاف نظر دارند، مورد ضرب و شتم قرار ندهید، در حالی که کاملاً مناسب است که برادران و خواهران با عشق با هم اختلاف نظر داشته باشند. ما به آخرین موضوع اصلی خود، یعنی مطالعه شخصیت مسیح، می‌پردازیم.

ما پیش از وجود او را بررسی کرده‌ایم. پسر خدا در بیت لحم به وجود نیامد. بشریت پروردگار ما از آن زمان آغاز شد.

ما معجزه تجسم را بررسی کردیم. خدای ابدی و قادر مطلق با لقاح معجزه‌آسای انسانیت خود در رحم مریم توسط روح القدس به انسان تبدیل شد، به طوری که از آن پس، او خدا-انسان با دو ذات در یک شخص است. ما الوهیت حاصل از او را بررسی کردیم و تداوم شخصیت را در پسر بودن او یافتیم.

او پسر پیش از تجسم بود که به پسر تجسم یافته تبدیل شد. تداوم شخصیت او توسط انسانیت او فراهم نمی‌شود زیرا برخلاف پسر بودنش، آغازی داشته است. سپس انسانیت او و در نهایت، تک‌شخصیتی او را بررسی کردیم.

او یک شخص است. اولین چیزی که باید گفته شود این است که در واقع یک اتحاد شخصی از دو طبیعت است. طبیعت الهی و انسانی مسیح در یک اتحاد شخصی یا به عبارت آباء، اتحاد هیپوستاتیک به هم پیوسته‌اند.

این یک اتحاد شخصی است. یعنی ذات انسانی او قبل از خلقتش توسط خدا در رحم مریم، وجود خارجی نداشت. خدا نیامده و در یک انسان موجود ساکن نشده است.

هیچ انسانی به آن شکل وجود نداشت، هرچند من این اصطلاح را دوست ندارم. انسانیت او غیرشخصی بود. چرا آن را دوست ندارید؟ زیرا انسانیت او هرگز غیرشخصی نبود، هرچند از همان لحظه لقاحش در رحم مریم به عنوان یک انسان جداگانه وجود نداشت. دقیقاً به این دلیل شخصی بود که به کلمه، به نور، به پسر و به شخص دوم تثلیث پیوسته بود.

بار دیگر، تداوم شخصیت نه با انسان بودن، بلکه با خدا بودن است. او لوگوس پیش از تجسم است و به لوگوس تجسم یافته تبدیل می‌شود. و به محض اینکه بشریت پروردگار ما شکل می‌گیرد، روح آن را به الوهیت پروردگار ما می‌پیوندد، به طوری که او از قبل در رحم مریم، خدا و انسان است.

مرموز؟ خیلی زیاد. اما خب، هرگز یک بشریت غیرشخصی به این معنا که خدا آمده و در مردی به نام عیسی ساکن شده، وجود ندارد. نه، نه.

حتی پیش از آنکه عیسی در رحم مادر قرار گیرد، خداوند از طریق فرشته جبرئیل به مریم گفت که آنچه در رحم مادر قرار می‌گیرد، روح القدس بر تو نازل خواهد شد، خدا بر تو سایه خواهد افکند، تا آنچه از تو زاده می‌شود مقدس و پسر خدا باشد. و دو بار در متی ۱، خداوند به طور خلاصه‌تر به متی می‌گوید که آنچه در رحم مادرت، که نباید در ازدواج با او تردید کنی، قرار خواهد گرفت، از روح القدس است. بنابراین، اولین چیزی که باید در مورد وحدت شخص مسیح گفته شود این است که این یک اتحاد شخصی است.

است. اصطلاح، انتقال communicatio، دومین نکته‌ای که باید گفته شود، ارتباط ویژگی‌ها، لاتین ویژگی‌ها، یک آموزه کتاب مقدسی است. او، اصلاح‌طلبان و لوتری‌ها واقعاً در این مورد با یکدیگر اختلاف نظر دارند. در واقع، آنها با برخی از جنبه‌های آن موافق هستند، اما با یک جنبه مهم آن موافق نیستند.

واقعیت این است. گاهی اوقات، کتاب مقدس به مسیح، به عنوان یک شخص، با عنوانی که با الوهیت او مطابقت دارد، اشاره می‌کند، در حالی که در همان جمله کیفیتی را به او نسبت می‌دهد که مربوط به انسانیت اوست. این اساس دکترین آباء است؛ پدران کلیسا این را در کتاب مقدس، در مورد ارتباط و به اشتراک گذاشتن ویژگی‌ها، یافتند.

بباید به برخی از این موارد نگاهی بیندازیم. بباید برای فهمیدن، کمی استقرا انجام دهیم. من فقط نتیجه‌گیری و ارزیابی را با این جمله آغاز می‌کنم که اصلاح‌شدگان می‌گویند این یک شیوه‌ی بیان در کتاب مقدس است

این به هستی‌شناسی مربوط نمی‌شود. به هرمنوتیک مربوط می‌شود. این یک شیوه‌ی بیان است

این یک ابزار ادبی برای تأکید بر وحدت مسیح است. لوتری‌ها می‌گویند، نه، این خیلی بیشتر از این است. آیا شما اصلاح‌طلبان را به یک استعاره تبدیل نمی‌کنید، زیرا آنها آموزش می‌دهند، لوتری‌های خداترس و معتقد به کتاب مقدس آموزش می‌دهند، در رستاخیز پسر خدا، واقعاً و واقعاً صفات الهی از ذات الهی او به ذات انسانی‌اش منتقل شده است؟

یک اشتراک هستی‌شناختی وجود دارد، به طوری که انسانیت او اکنون در ویژگی الهی حضور در همه جا یا همه جا حاضر بودن سهیم است. دیدنش سخت نیست. انگیزه، عشای ربانی است

این امر خود لوتر را قادر می‌سازد، اگرچه او به اندازه اخلافش از نظر الهیاتی آن را بسط نداد، اما آنها را قادر می‌سازد تا بگویند که مسیح در عشای ربانی در، با و تحت عناصر است. نه به معنای کاتولیک رومی از استحاله جوهری، به معنای یک معجزه درونی که در آن عناصر بیرونی یکسان به نظر می‌رسند. توماس با استفاده از منطق ارسطویی، اعراض و ذات را از هم متمایز کرد.

اتفاقات، چیزهایی هستند که برای چشم جذابند. بنابراین، منبرها می‌توانند رنگ‌ها و شکل‌های مختلفی داشته باشند. خب، اینها اتفاقات هستند. اما منبرها، ذات منبر، نوعی ساختار دارند و در ارتفاع خاصی قرار دارند که یک واعظ یا معلم می‌تواند کتاب مقدس را روی آن قرار دهد، درست است؟ این جوهره یا جوهره منبرگرایی است، اگر بتوانم یک کلمه بسازم، درست است؟ این جوهره منبرها است.

رنگ: قرمز، سیاه، آبی، سبز، این یک تصادف است. شکل دقیق، این یک تصادف است. ارتفاع دقیق، و ماده‌ای که از آن ساخته شده، همه اینها تصادفی هستند.

اما لازمه منبر بودن، و این‌طور بهتر است، ارتفاع مشخص، سکوی مشخص است که بتوانید کتاب مقدس خود را روی آن قرار دهید، درست است؟ البته، من این را در حین کار از خودم درمی‌آورم. برای توماس آکویناس، که یک نابغه بود، نان و شراب و ظاهر بیرونی آنها تصادفی هستند. جوهر، بدن و خون مسیح است.

و خدا، با به صدا درآمدن ناقوس در مراسم عشای ربانی، همانطور که کشیش منصوب کلیسای روم، کشیش نامیده می‌شود، او به مقام روحانی منصوب می‌شود و قدرت انتصاب را دریافت می‌کند، همانطور که الهیات کاتولیک رومی می‌گوید، تا مسیح را در قربانی غیرخونین مراسم عشای ربانی تقدیم کند. با به صدا درآمدن

ناقوس، حوادث یکسان باقی می‌مانند، اما جوهر، ماهیت عناصر، تغییر می‌کند. یک تغییر جوهری، یک تغییر ناقوس، جوهری وجود دارد، نه ظاهر بیرونی.

هنوز هم شبیه نان و شراب است، اما در باطن، معجزه‌ای در کار است. لوتر این را از اساس رد کرد. او از این بابت عصبانی بود.

چطور می‌توانیم جرات کنیم روی این معجزه اسم بگذاریم؟ به همین دلیل فکر نمی‌کنم او طرفدار این باشد که به معنای «با» گرفته شده است. مسیح در «con» این چیز را «هم‌ذات‌پنداری» بنامیم، که از کلمه لاتین عناصر، با عناصر و تحت عناصر حضور دارد. اما لوتر تعلیم می‌داد که مسیح به همان اندازه که هر کاتولیک رومی دیگری، از جمله توماس آکویناس، تعلیم داده است، در عشای ربانی حضور داشت.

او چگونه حضور دارد؟ به طرز معجزه‌آسایی. چگونه آن را توضیح می‌دهید؟ شما این را توضیح نمی‌دهید. خوب، این توضیحی است که وجود دارد، یعنی در رستاخیز مسیح، صفات الهی از الوهیت عیسی به انسانیت او منتقل شد، بنابراین اکنون انسانیت او می‌تواند همزمان در همه جا حضور داشته باشد، و بنابراین می‌تواند در، با و تحت عناصر در شام مقدس حضور داشته باشد.

احتمالاً اکنون برای شما تعجب‌آور نیست که من در این مورد از دیدگاه اصلاح‌شده پیروی می‌کنم، اما باز هم من برای مسیحیان اصلاح‌طلب لوتری احترام زیادی قائم. ببینید به برخی از آیاتی که ارتباط صفات را تأیید می‌کنند، نگاهی بیندازیم. اعمال رسولان ۱۵: ۳. پطرس موعظه می‌کند.

پیتر دوره آموزشی نورمن وینسنت پیل در مورد چگونگی مهربان بودن با شنوندگان، چگونگی جلب دوستان و چگونگی تأثیرگذاری بر مردم را نگذرانند. پیتر مرد سرسختی است، و بارها و بارها شنوندگان خود را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او اساساً بارها و بارها می‌گوید، شما، به ویژه رهبران یهودی، بلکه قوم یهود، پسر خدا را مصلوب کردید، و این کاری است که پدر انجام داد.

او با برخیزانیدن پسرش از مردگان، احترام خود را به او نشان داد، و شما در دردمرزی بزرگی افتاده‌اید. اوه، کلام من. او شفای مرد لنگ را به آیه ۱۳ از اعمال رسولان ۳ نسبت می‌دهد. خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، خدای پدران ما، بنده خود عیسی را که شما تسلیم کردید و انکارش کردید، در حضور پیلاتس، هنگامی که تصمیم به آزادی او گرفت، جلال داد.

اما شما آن قدوس و عادل را انکار کردید و خواستید که قاتلی به شما عطا شود، و آن سرچشمه حیات را که خدا او را از مردگان برخیزانید، کشتید. ما شاهد این هستیم. عبارت این است: شما سرچشمه حیات را کشتید.

مولف حیات «یک عنوان الهی است، درست است؟ نمی‌توان از آن برای داشتن یک رسول یا یک فرشته» استفاده کرد، درست است؟ من و شما نویسنده حیات نیستیم. تنها خدا نویسنده حیات است و پسر خدا در الوهیتش می‌تواند نویسنده حیات نامیده شود. ما آن را در یوحنا ۱ دیدیم. ما آن را در عبرانیان ۱ دیدیم. ما آن را در کولسیان ۱ دیدیم. پسر نماینده پدر در خلقت است.

اوه، پسر پیش از تجسم، اما تداوم شخصیت وجود دارد. پسر پیش از تجسم، پسر تجسم یافته شد. اما ببینید. به او چه می‌گوید.

به نظرم بهترین راه برای آموزش این موضوع این است که اول از همه، آیه را اصلاح کنیم. بله، دارم با کنایه حرف می‌زنم. و فعل را با اسم متناسب کنیم.

تو خالق زندگی رو می‌پرستیدی. تو خالق زندگی رو می‌پرستیدی. این با هم جور درمیاد

یا اگر می‌خواهی برعکس عمل کنی، عیسی مسیح را کشتی. پسر نجار را کشتی. می‌فهمی؟ عنوان الهی، فعل الهی.

عنوان انسانی، فعل انسانی. اما اینجا یک تلاقی وجود دارد. اشتراک ویژگی‌ها وجود دارد

نمی‌گویند که شما عیسی مسیح را کشتید یا خالق حیات را پرستیدید. می‌گویند که شما خالق حیات را کشتید. عنوان الهی و فعل انسانی، که نشان دهنده یک ویژگی انسانی است.

به عبارت دیگر، عنوان خدا، و حتی خالق حیات بودن خدا، با مرگ و میر همراه است. چطور ممکن است چنین باشد؟ می‌تواند به این دلیل باشد که یک شخص همزمان خدا و انسان است. او خالق حیات بود

او خالق حیات بود و هنوز هم هست. او آفرید. و او کشته شد زیرا خالق حیات، انسان شد و برای گناهان ما بر روی صلیب جان داد.

یعنی، این یک روش عجیب است که پدران کلیسا برای تأیید وحدت شخص به آن اذعان کردند. یک شخص واحد را می‌توان خدا نامید، و آنچه می‌توان در مورد او گفت، در همان جمله در مورد انسان‌ها صادق است و نه خدا. به عبارت دیگر، او خدا-انسان است.

این ارتباط صفات است. یک عنوان الهی، خالق زندگی، یک ویژگی انسانی، میرایی، قادر بودن، فانی بودن، قادر به مردن. او نه تنها قادر به مردن بود، بلکه مرد.

اعمال رسولان ۲۰، ۲۸. اینجا یک مشکل متنی وجود دارد، اما در هر صورت، هر دو متن درست هستند؛ این یک عنوان الهی است. چه کلیسای خدا باشد و چه کلیسای خداوند، در نهایت فرقی نمی‌کند.

هر دو عنوان الهی هستند. اعمال رسولان ۲۸: ۲۰. پولس با بزرگان افسس صحبت می‌کند.

مثل یک کلیسای اولیه‌ی پرسببتری است. بزرگان افسس، از کلیسای افسس، آمده‌اند و در میلیتوس با پولس ملاقات می‌کنند، و قبل از اینکه پولس ادامه دهد و بگوید که دیگر آنها را نخواهد دید، با او ملاقات می‌کنند. او سخنانی جدی برای آنها دارد.

آیه ۲۸. مراقب باشید، ببخشید، به دقت به خود و به تمام گله‌ای که روح القدس شما را بر آن ناظر قرار داده است توجه کنید تا از کلیسای خدا که با خون خود آن را به دست آورده است، مراقبت کنید. برخی از نسخه‌های خطی می‌گویند کلیسای خدا.

بعضی از نسخه‌های خطی می‌گویند کلیسای خداوند. در واقع، این یک بازی شیر یا خط است، باشه؟ از نظر قواعد اصطلاح به اصطلاح نقد عالی، اگر بخواهیم آن را بفهمیم، می‌توانیم بگوییم کلیسای خدا یا کلیسای خداوند. برای اهداف فعلی من، اهداف فعلی ما، این مهم نیست زیرا خدا و خداوند در این زمینه عناوین الهی هستند، درست است؟ عنوان الهی در مورد این یکی که به عنوان خدا یا خداوند نامگذاری شده است چه می‌گوید؟ این چیزی است که می‌گویند.

این یکی کلیسا را با خون خودش به دست آورد. آیا خدا خون دارد؟ در واقع، خوب است ببینیم یونانی‌ها چه واکنشی به این نشان می‌دهند. این خیلی بی‌رحمانه است.

این چندان آور است. نه، یادتان باشد، این فلسفه یونان، فلسفه افلاطون و ارسطو، بود که منجر به این تصورات شد که سعی کنند پسر خدا را از انسانی که با انسان در تماس است محافظت کنند، و حالا شما می‌خواهید بگویید خدا خون دارد؟ نه، خدا در آسمان خون ندارد، اما بله، خدا روی زمین خون دارد. خدا انسان شد تا بتواند بمیرد.

البته، خون در اینجا، مانند متون مربوط به قربانی در عهد عتیق، در اینجا وقتی از قربانی عیسی صحبت می‌شود، به معنای مرگ خشونت‌آمیز اوست. کلیسای خدا یا خداوند، که او با مرگ خشونت‌آمیز خود، خون خود، آن را خرید، خریداری و بازخرید کرد: عنوان الهی، خدا یا خداوند

کیفیت انسانی، بار دیگر، او قادر به مردن است؛ او فانی است. توجه کنید، در یک جمله اما بسیار نزدیک به هم ترکیب شده‌اند، عمداً جذاب هستند زیرا بر چه چیزی تأکید می‌کنند؟ وحدت شخص مسیح. می‌توان همان شخص را خدا یا خداوند نامید، و می‌توان گفت که او خون خود را ریخت.

همانطور که در سخنرانی بعدی خواهیم دید، به مطالعه استقرایی خود در مورد انتقال صفات ادامه خواهیم داد.

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه 19، سیستماتیک، انسانیت مسیح، فرمانبرداری، بی‌عیب و نقصی، تک‌شخصیتی بودن و انتقال صفات است.